

Course of Islamic paleography by Jan Just Witkam

Tasks for the student:

1. Read the bibliographical description of the manuscript.
2. Carefully compare the images of the manuscript with the proposed transliteration. Get accustomed with peculiarities of this hand.
3. Transcribe in the same way a considerable portion of that part of the manuscript which has not been transliterated. Start where the given transliteration ends. See how far you come.
4. Note remarkable or unusual ligatures and make a list of these.
5. Make an inventory of all signs and peculiarities which are different from modern practice.

MS Leiden Or. 18.161

Persian, with some Arabic, paper, 2 + 379 ff. (old foliation, now replaced by a modern foliation, which counts 381 ff.), old *naskh* script (in the old Persian spelling), book 2 was copied in one week, between 23 Ğumādā I and the end of the month (without specification of the year), two copyist (books 1-2; books 7-9), the first copyist is Sa'd Allāh b. Muḥammad b. 'Uthmān b. Muḥammad al-Qazwīnī al-Mutaṭabbib (colophon f. 201a), the second copyist is not mentioned, and though his hand is an old one, his writing seems to be of younger date than the first copyist, full-leather Islamic binding with repairs and replacements, with blind tooled and coloured ornamentation, of much more recent date than the manuscript.

In the beginning of the volume, a later reader has added the punctuation of more modern Persian spelling, but this stops after a few pages.

Books 1, 2, 7, 8 and 9 of the *Dhakhīra-yi Khwārizmshāhī*, the encyclopedic medical work compiled by Zayn al-Dīn Abū Ibrāhīm Ismā'īl b. al-Ḥasan al-Ḥusaynī al-Gurgānī and dedicated to the Khwārizmshāh Quṭb al-Dīn Abū al-Faḥ Yamīn al-Dīn (the ruler of Khwārizm, Quṭb al-Dīn Muḥammad, who reigned 490-521 (1097-1127), see de Zambaur, *Manuel*, p. 209; Bosworth, *Islamic dynasties*, p. 107.). Gurgānī died in 531/1136 or in 535/1140. See Storey II/2, pp. 207-210, No. 361.

A survey of the contents of the nine books of the entire work is on ff. 2b-3a, which, however, has differences with the actual presentation of the material in this volume. The present volume only contains five books out of nine. Each book is preceded by a detailed table of contents. Each book is subdivided in a number of sections (*Guftār*), and each section is subdivided in a number of chapters (*Bāb*). Some chapters are subdivided in paragraphs (*Faṣl*). In the colophon to book 9, on f. 380a, there is mention of the *Tatimma*, supplement, on the parts of animals and on pharmacology.

ff. 3a-102b. Book 1. On generalities of the medical science.

ff. 103a-201a. Book 2. On the human body.

ff. 202b-306a. Book 7. On illnesses, from head till foot.

ff. ff. 307b-333b. Book 8. On the medicinal use of animals.

ff. 334b-380a. Book 9. On the treatment of harm inflicted by animals, a work on poisons.

The fly-leaf (f. 1a) contains some poetical quotations in Persian

- Some Arabic poetry on f. 2a, in an old *naskh* hand. The latter part (14 distichs) of a *Qaṣīda*, on a medical subject, the first *misrā'* is missing (paper torn), rhyming in *mīm*, followed by a piece of three lines rhyming in *tā'*, followed by a *dūbayt*, rhyming in *ḍād*, a piece of two lines, rhyming in *-bihi*, the beginning of another piece of two lines (damaged, one *misrā'* and some words missing).

- On the title-page (f. 3a) is a dated owner's note: someone's birthdate is noted down as a Wednesday in Dhu al-Qa'da 796 (1394); another birthday is dated 14 Rabā' I 797 (1394); another note is also dated 14 Rabī' I 797 (1394). Another owner has printed his seal and written a poetical line: *Sāra hādhā al-Kitāb min Mālī, Aḥsana Allāh bil-Hudā Ḥālī*.

- Notes in Persian on f. 2b, dated 29 Ramaḍān 796 (? , 1394)

- Medical notes in Persian on ff. 380a-381a. More such notes on f. 381b.

- On f. 103a (title-page of book 2) an owner has written the title of the book, and his own name: Ṣāhibuhu al-Ḍa'īf al-'Aḡiz Aḥmad b. Mankalī (?) al-'Aḍudī.

More personal notes, on an illnesses. They are dated 1 Dhū al-Ḥiḡḡa 794 (1392), 9 Dhū al-Ḥiḡḡa 794 (1392), and Dhū al-Ḥiḡḡa 794 (1392).

Earlier provenance: Collection Hagop Kevorkian, No. 741 (label inside front cover).

Provenance: Purchased on 17 October 1983 by auction at Sotheby's, London.

(...) باب نخستین | از گفتار نخستین از کتاب نخستین اندر یاد کردن | حدّ طب و یاد کردن جزو علم و عملی از علم طب | طب
 صناعتیست که طبیب از وی اندر حالهای تن درستی مردم و بیماری او | نگاه کند تا چون مردم تن درست باشد بصناعت طب تن درستی
 بر وی نگاه | دارد و چون بیمار گردد بتدبیر هاء صواب او را بحال تن درستی باز می آرد چندانکه | ممکن گردد و نزدیک داشتن چیزهای
 سوژمند و دور داشتن چیزهای زیان کار | بیماری از وی دور میکند پس چاره نیست طبیب را از شناختن سیما تن درستی ||
 و بیماری که چه چیزست و جندست و از شناختن بیماری و تن درستی و از شناختن | چیزهای سوژمند و زیان کار و شناختن این چیزها را
 جزو علمی گویند و همچنین چاره نیست | از آنچه بداند که تن درستی چگونه نگاه باید داشتن و بیماری چگونه دور باید کردن، | و چیزهای
 سوژمند را جند و چگونه و کی بکار باید داشت و این چیزها را جزو عملی | گویند پس هر گاه که طبیب خواهد که جزو علمی و عملی از
 طب تمام بداند باید | که هر چه تن مردم را طبیعی است بشناسند و هر چه ناطبیعی است بشناسند و چیزهای | طبیعی مردم را چهار گونه
 است گونه نخستین چیز هائیبست که تن مردم بدان | بر پایست و آن شش چیزست یکی مایه‌ها چهارگانه که تن مردم از آن فراز هم آورده |
 شده است و آن مایه‌ها آتش و آب و هوا و خاک است دوم اندامها یکسانست | و (دیگر) اندامهائیبست که از اندامها یکسان // فراهم نهاده است
 و در هم بیوسته است و اندامها یکسان (صح) // اندامهائیبست کی هر پاره از آن (که) بکیری همان | نام و همان صفت دارد که دیگر پارها
 چون استخوان و پوست و گوشت و غیر آن چه | مثلا گوشت سر همان نام دارد و همان صفت دارد که گوشت بای و استخوان و | پوست
 و غیر آن هم چنین و اندامهایی که از اندامها یکسان فراز هم نهاده است | و در هم بیوستست چون دست و پای و غیر آن که از استخوان
 و رگ و بی و گوشت (و عضله) | و پوست فراز هم نهاده اند و در هم بیوسته و نام و صفت و مزاج این هر یک دیگرست و | بوجهی دیگر مثلا
 از دست یک جزو انکشت است و دیگر ناخن و دیگر کف | و چهارم ساعد و نام هر یک و کار هر یک دیگرست باین سبب بعضی اندامها را
 یکسان | گفتند و این دیگر را اندامها بیوسته و بتازی انرا بسیط گویند و متشابه الاجزا نیز گویند | و این را مرکب گویند و اعضاء آلی نیز
 گویند سیوم اخلاطست چون رطوبت | و خون و صفرا و سودا چهارم روحهاست چون روح طبیعی و روح حیوانی | و روح نفسانی و شرح
 هر یک اندر جایگاه خویش گفته شود بنجم طبعها | و مزاجها (که) این چهار چیز که گفته آمد ششم قوتها چون قوتهای حس و حرکت ||
 و قوتها دیگر

Or. 18.161, f. 52b

باب نهم | از جزو دوم از گفتار چهارم از کتاب نخستین اندر شناختن عضلها دم زدن که سینه و بهلورا | عضلهای دم زدن سه نوعست
 یک نوع سینه را برافزاید تا اندرون سینه | فراخ شود تا این اندامهای دم زدن اندر وی کشاده گردد و هوای خوش و خنک | را اندر کشد
 و این نوع را العضلات الباسط گویند و نوع دوم سینه | را و اندامهای دم زدن را فراز هم آرد تا هوای گرم کشته و دردناک شده و از |
 حرکت دل سوخته بیرون کند و این نوع العضلات القابضه گویند و نوع سیم | عضلاتی است که اندر میان بهلوهاست و این عضله بسط
 و قبض هر دو کند اما عضلها | باسطه دوازده است از سوی راست و جب نهاده از هر سوی شش عضله و از جمله | دوازده دو عضله
 حجابست و حجاب کوشتی است که شکم را بدو بخش کرده است و آلتها | دم زدن را از آلتها جدا کرده هر چه الت دم زدن است بر
 بالای حجابست و انرا | شکم زیرین گویند و هر چه الت غداست اندر زیر حجابست و انرا شکم زیرین | گویند و منفعت و تشریح این حجاب
 اندر آخر این باب گفته اید ان شا الله تعالی | و دو عضله دیگر از خیر کردن رستست و بهلوی زیرین بیوسته و کار این دو | عضله انست
 که این بهلورا بسوی خویش برکشد و همه عضلها که اندر میان بهلوهاست | هر یک ان بهلورا بجنباند و برکشد که زیر اوست و دو عضله
 دیگرست هر یک در تو | از سوی بالا بگردن بیوستست کردن را بجنباند و از سوی زیر سینه بیوسته است | سینه را بجنباند و باین هر دو
 عضله عضله دیگر بیوستست که از مهره دوم | رستست از مهرهای کردن و فرود آمدست تا بهلوی بنجم و ششم از بهلوی | سینه و دو
 عضله که اندر قعر کتف نهادهست اندر هر کتفی یکی و از مهره نخستین | رستست و از مهرهای کردن و تر از فرود آمدست و بهلوی
 نخستین و دومین از | بهلوی بیوستست و دو عضله دیگرست که رباط هر یک از دو موضع رستست یکی | از مهره هفتم از مهرهای کردن
 و دوم از مهره نخستین و دومین از || مهرها

باب 45
از گفتار هشتم از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی

باب 44
از گفتار هشتم از کتاب نخستین ارزشناختن خودمانست

باب 43
از گفتار هشتم از کتاب نخستین ارزشناختن فعلها و افعالها و هر فعلی بخند و تندی

مهم است که فہرست کتاب نخستین
محمد ابدی حسن توفیقہ و الحمد لله من جمیع و الصلوٰۃ علی محمد و آلہ الطیبین
کتاب نخستین از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی

کتاب نخستین
از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها
و تشریح اندامها و قوتها از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی

گفتار نخستین
از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها

باب 42
از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها

از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها
از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها

از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها
از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها

از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها
از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها

از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها
از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها

از کتاب نخستین ارزشناختن در بیانی و مزاجها و مزاجها و مزاجها و مزاجها

Dhakhira-yi Khwarizmshahi, the medical encyclopedia by Zayn al-Din Abu Ibrahim Ismail b. al-Hasan al-Husayni al-Gurgani. MS Leiden Or. 18.161, f. 9b. Part of the table of contents, and first chapter.

و بیماری که چه چیز است و چندین است از شناختن بیماری تن درستی باز شناختن
 چیزها سودمند در زبان کار و شناختن این چیزها اجزای علمه گویند و همچنین چاره نیست
 از آنچه بدانند که تن درستی چگونه نگاه باید داشتند و بیماری چگونه درو باید کرد
 و چیزهای سودمند را بچند چگونه و کتب بکار باید داشت و این چیزها اجزای علمه
 گویند پس هر گاه که طبیب خواهد که جزو علمه و علمای از طب تمام بدانند باید
 که هر چند مردم را طبع است شناختن و هر چه نا طبیع است بشناسند و چیز
 طبع مردم را چهار گونه است **لوی و خشیم** چیزهاییست که تن مردم بدان
 برآیند و آن شش چیز است **بلبی** ما به چهار گانه که تن مردم از آن خرازم آورد
 شده است و آن ما به آتش و آب و هوا و خاک است **لوی و ما** اندامها یکسانند
 و اندامها نیست که از اندامها یکسان اندامهاست که هر چه از آن بگیرد همان
 نام و همان صفت دارد که دیگر پاره چون استخوان و پوست و گوشت و عیان چه
 مثلا گوشت سر همان نام دارد و همان صفت دارد که گوشت پای و استخوان و
 پوست و عیان هم چنین و اندامهایی که از اندامها یکسان فرزند هم نموده است
 و در هم پیوسته است چون دست و پای عیان که از استخوان و رگ و پی و گوشت و عذر
 و پوست فرزند هم نموده اند و در هم پیوسته و نام و صفت و مزاج این هر یک دیگریست و
 بوی دیگر مثلا از دست یک چیز و انگشت است در یک ناخن و دیگر کف
 و چهارم ساعده نام هر یک و کار هر یک یک است باین سبب بعضی اندامها را یک
 گفتند و این دیگر را اندامها پیوسته و بنا بر این سبب گویند و تشابه الاجزای گویند
 و این امر را گویند و اعضا الی نیز گویند **سپوم** لطافت چون طوب
 و خون و صفرا و سودا **حبارم** روحهاست چون روح طبع و روح حیوانی
 و روح نفسانی و شرح هر یک انداز جایگاه خویش گفته است **تخم** طبها
 و مزاجها که این چهار چیز که گفته اند **ششم** خواجگان و نواحی و حرکات

از اندامها است و در هر یک پیوسته است و در هر یک پیوسته است

Dhakhīra-yi Khwārizmshāhī, the medical encyclopedia compiled by Zayn al-Dīn Abū Ibrāhīm Ismā'īl b. al-Ḥasan al-Ḥusaynī al-Gurgānī. MS Leiden Or. 18.161, f. 10a, continuation of the first chapter of the text.

باب

از هر دو دم از شش چهارم از کتای بخشین در شش عظمای دم زدن که سینه را
 عضله های دم زدن سه نوعست **بند نوع ع** سینه را بر اثر اندازد و در سینه
 ضایع شود تا این اندامها به دم زدن از ریه کشاده گردد و هر ای خوش نخل
 را از ریه کشد و این نوع را عضلات الباسط گویند **نوع دوم** سینه
 را در اندامها به دم زدن را فراروم اگر کتا هوای کم کشنده در دوا کشنده و آن
 حرکت در سینه بیرون کند و این نوع را عضلات القایفه گویند **نوع سوم**
 عضلات است که از میان کله هاست و این عضله ببطور فیض هر دو کتای عظمای
 باسطه دراز است از سینه راست و چپ کشاده از هر سینه شش عضله و از جمله
 دراز در عضله حجاب است و محتاب کتای است که شکر را بر بخش کرده است و التها
 دم زدن را التها جدا کرده هر چه الت دم زدن الت بر پایه حجاب است و آنرا
 شکر زین گویند و هر چه الت غذا است اندر زیر حجاب است و آنرا شکر زین
 گویند و منفعت و شرح این حجاب اندر آخر این باب گفته شد لکن تا الله تعالی
 در عضله دیگر از خبر کردن است و بجلوی زین پیوسته و کلان در
 عضله است که از بجلو را بسوی خوش کشند همه عضله که از میان کله ها
 هر یک از بجلو را چنانند و بر کشند که زین او است در عضله دیگر است هر یک در نو
 از سوی بالا کردن پیوسته کردن را چنانند و از سوی بر سینه پیوسته است
 سینه را چنانند و نیز هر دو عضله دیگر پیوسته است که از هر دو دم
 است از مهرهای کردن در دوا است تا بجلو پیوسته است و شش را بجلو
 سینه در عضله که اندر کتای آنها دست اندر هر کتای یکی از مهر بخشین
 است و از مهرهای کردن و آن فرود است و بجلو بخشین در و سینه از
 بجلو پیوسته است در عضله دیگر است که ریا کتای از دو موضع است یکی
 از مهر هضم از مهرهای کردن و در دم از مهر بخشین و در سینه از
 مهرها

مهرهای سینه و در هر یک از عضله‌های سینه پوستت و عضله‌های قابضه ^{عضله}
 است از هر سوزنی چهار عضله و از آن جمله در عضله نزدیک مهرهای پشت چهارتند
 اندر درازانی رده جلوه‌ها و زبرین که از آنها و هانی سینه گویند در عضله
 دیگرست که بر در جانب استخوانها سینه نهادست اندر درازانی سینه از نزدیک
 حین کردن تا بعضی از چیزهای که بر هم معک نخلت سرهای جلوه‌ها این
 دو عضله یا استخوان سینه پوستت و هم این عضله بعد از دراز که بر سر نهادت
 پوستت و چهار عضله دیگرست که این عضله را بیاری دهند از هر سوزنی
 دو عضله اینست عضله‌های اینست عضله‌های قابضه و مجلب و اندر دراز سینه
 فعلی است نه بقدر لکن هرگاه که از حرکت سبب باران کشادگی و از حرکت
 از بوده باشد فرار هم آید و اما عضله‌ها که سبب قابضه در در عضله‌ها است
 که اندر میان جلوه‌هاست و چون دانسته اندست که عدد جلوه‌ها از هر درازده
 است بجز وقت جاری که عضله‌ها که اندر میان جلوه‌هاست از هر سوزنی بازده باشد
 پس از هر سوزنی بازده عضله را می‌کند که باشد لکن از هر عضله‌ها هم
 دو پوست دیگر و اندر دست دیگر بیرون همه دو گانه است که میان این
 عضله اندر نهاد مخالف یکدیگرست از هر آنکه بعضی لغتها سبب کند بعضی متعین و هرگاه
 که لغتها با سبب اندر کار خوبتر باشد لغتها قابضه می‌کار باشند و هرگاه که
 قابضه اندر کار باشد با سبب می‌کار باشد از حکم معلوم کرد که این کتبها
 هر یک کف عضله دیگرست پس عدد این عضله‌ها از هر سوزنی است دو باشد و همین
 خلاف بعضی میان سوزن این عضله نیز هست از هر آنکه لغتها این عضله‌ها آید
 نزدیک مهر و بیشتر حرکت برخلاف حرکت لغتها کند که نزدیک سرهای جلوه‌ها
 چه لغتها عضله‌ها بیرون هر چه نزدیک مهر بیشتر سبب کند و کتبهای
 همین عضله‌ها اندر دین هر چه نزدیک مهر بیشتر قبحر کند و بعضی از این
 عضله‌ها هر چه نزدیک سر جلوه‌ها سبب کند چون کار کتبهای سر جلوه‌ها و کتبهای

Dhakhīra-yi Khwārizmshāhī, the medical encyclopedia compiled by Zayn al-Dīn Abū Ibrāhīm Ismā'īl b. al-Hasan al-Ḥusaynī al-Gurgānī. MS Leiden Or. 18.161, f. 53a.

بن کلبو نخالت بکدر کرسب دانسته اند که عقلت من کلبو دپلرسن و عقلت
سره کلبو دیکر بسن و لجب کند که اندر میان هر کلبی چهار عقلت است تا عقلت
عضلهای کلبوها هشت تا هشت کرد و عدد عضلهای باسطه دوازده است
و عدد عضلهای قابضه شش است جمله صد و شش عقلت باشد و باید دانست
که شریف ترین عقلت از عضلهای دم زدن حجاب است از هر آنکه از دم زدن
مقدور است تکلف که از خواب بیدار بیدار و اندر کلبهای غنی و پیش هر حرکت
اوست و قوی ترین عضله هم اوست از هر آنکه از همه بزرگ تر است و از بسن آن در
عقلت که اندر زجر چیز کرد دست از بجز آنکه جانوران را اگر چه دیگر عقلت را
انتهای سنجین آن در عقلت بسیار است باشد هم می تواند بود و از بجز آنکه با
منفعت آن حجاب از بسیار گونه باشد آن بیدکار تبارک و تعالی
بندرون شکم را بدن دو بخش کرد و اندامها دم زدن را از اندامها جدا
باید کرد و او را در میان هر دو بدانش با بخار اندامهای غذا با اندامهای دم
زدن که بلا بچسبند از سزا اگر این حجاب از میان ببرد و بیاید
حتی فرقی بنویسد بخار اندامهای غذا و بخار نقلها با اندامها دم زدن برامدی
و روح تیره شدی و علبش ناخوش بودی و منفعت دیگر با چون قبح کند نقل
و آنچه را که از زجر ماز باشد باری دهد سپردن اموات و حجاب از بنیاد
کلبو های زجر نیست و بر آستینای سرهای کلبوها بر آمدن و کرد شلم از آمدن
حن در کمان که بچم بیاهند برسان دایره و هر گاه که کشند شود هم و منتر
شود در سینه راه کلبو را سپردن اندر بر افزارد و این حجاب عضلهای است که بخار
هر عضله از بجز آنست و عجبی که بعد از هوسنت هم بر این عقلت از کلب
برون آمدنت بند و هوسنه و این عقلت کلبو هوسنت از کلمه کردن
راست و زود آمدنت تا سر کلب و حجاب حن روانی است کشنده کرد
و بخار که لومش از سبزی شاد است عقلت و عناق چون دانه کوچک اندر

